

به نام خدا

نمایشنامه

## سنگ فرش‌های خیابان ولیعصر

فصل سبز و فصل گرم سال هزار و سیصد و نود و چهار

پویا پیرحسینلو

## نقش‌ها:

احمد	۲۹ ساله
ساموئل	۴۷ ساله - رئیس دانشگاه شفیلد
روشین	۲۵ ساله

صحنه: صحنه نمایش می‌تواند داخل یک برج ساعت و یا هر جای دیگری باشد. ساموئل و روشین هر کدام در سمتی نشسته‌اند. احمد در ارتفاع نشسته و با پاهایش که در فضا معلق است را تکان می‌دهد. فضاهای تفکیک شده وجود ندارد و تغییر مکان‌ها فرضی است.

احمد: اون برام یه نامه نوشته

ساموئل: چند هفته پیش برات یه نامه نوشتم

روشین: اون برات یه نامه نوشته؟

احمد: چرا یه درد هیچ وقت تموم نمیشه روشین

ساموئل: تو شاگرد من بودی پسر. نگران حالت بودم. خواستم بدونم بعد از این همه سالی که گذشته کجایی، چی کار می‌کنی ...

روشین: این همه سال

احمد: ۲۱ سال و ۹ ماه و ۱۲ روز، با امروز

روشین: واقعا ۲۱ سال؟

احمد: سال‌ها مگه برای تو فرقی می‌کنه؟

روشین: فرق می‌کنه. می‌خوام بدونم چه قدر پیر شدی

ساموئل: خیلی پیر شدم. خیلی پیر شدم. توی ذهن تو من همون شکلیم احمد، حتماً، ریش پروفیسوری سفید تمیز. یه استاد خیلی خوش تیپ. ولی من خیلی پیر شدم. ریش‌های پر انبوه دارم. صدام که حرف می‌زنم می‌لرزه و حتی نمی‌تونم خوب راه برم. بیشتر از ۲۰ سال گذشته.

احمد: ۲۱ سال و ۹ ماه و ۱۲ روز با امروز. که دارم راه می‌رم. روی سنگ فرش‌های خشک و آفتاب خورده‌ی ولیعصر،

روشین: پای لنگت رو خر کشی می‌کنی و راه میری

احمد: مثل همیشه

روشین: نه مثل همیشه، مثل الان.

احمد: مثل الان که یه راه طولانی رو لنگون لنگون تا ته میرم

روشین	با اون پای چلاقت، به قول خودت یادگاری جهنم، تا کجا مگه میشه راه رفت
احمد	مگه تا کجاها با هم راه نرفتیم؟
روشین	اون روزها حتی می دویدی
احمد	اون روزها نه، این روزها
روشین	این روزها داریم کنار هم پرواز می کنیم
احمد	این روزها یعنی الان، سه ماه سبز و گرم ۱۳۷۳
روشین	کنار هم داریم تا کجا ها پرواز می کنیم
احمد	روشین. امروز از دانشگاه اخراج شدم.
روشین	آخه چرا تو براش نامه نوشتی؟
ساموئل	من چند هفته پیش برات نامه نوشتم. یه پروفیسور پیر که داره می میره. یه ساعت بزرگ درست کردم تو خونه. یه ساعت خیلی بزرگ که عقبی می چرخه. دارم فکر می کنم که ساعتها دارن عقبی می چرخن. روی صندلی گهواره ایم می شینم و عقربه هایی که عقب عقب می رن رو نگاه می کنم و پیرتر می شم.
روشین	نباید براش نامه می نوشتی
احمد	اون برام یه نامه نوشته. اسم تو رو هم نوشته. نوشته اومده بوده پیشت.
ساموئل	اومده بودم پیشت روشین
روشین	ولی من پیش توام احمد
احمد	ولی من تنهام. چه الان، یعنی سه ماه سرد و تلخ ۱۳۷۳ شفیله، چه الان، روزهای خشک و بی بارون ۱۳۹۴ تهران
روشین	ولی من پیشتم
احمد	تو پیشمی
روشین	الان، یعنی الان سال ۲۰۱۵ میلادی، تهران. دانشگاه تهران. و شماها دانشجویهای دانشکده برق دانشگاه تهرانید. و احمد استاد نمونه درس مدارهای منطقی. ۱۰ روز پیش ساموئل براش یه نامه نوشته. و اون ده روزه که میاد دانشگاه و روی صندلی اش میشینه و به شماها نگاه می کنه و شماها توی سکوتی که می پیچه و تو گوش سوت می کشه نگاهش می کنین.

احمد	من پلک می‌زنم. با نوک انگشتم عینکم رو می‌دم عقب و پلک می‌زنم، ۳ بار.
روشین	الان، یعنی الان سال ۱۹۹۴، شفیلد، دانشگاه شفیلد. شماها دانشجویهای ایرلندی رشته‌های مختلف. اینجا نشستین و تحصن کردید. من، کنار تون توی صف اول نشستم. همه دست همدیگرو گرفتیم و شعار می‌دیم. "Give Ireland Back To The Irish" احمد، تنها غیر ایرلندی اینجاست. یکشنبه سیاه ایرلند، همه ما غمگینیم. همه‌ی مارو اخراج می‌کنن. همه‌ی ما ایرلندی‌هارو به اضافه‌ی احمد، تنها دانشجوی غیرایرلندی این اعتراض
احمد	آدم‌ها که ایرلندی به دنیا میان. ایرلندی می‌شن. حالا چه فرقی می‌کنه. همه‌مون ناراحتیم.
روشین	الان، الان سال
احمدی	الان سال ۱۳۹۴ خروشیدی، تهران. خیابان ولیعصر. سنگ فرش‌هاش خشک و آفتاب خورده‌ی ولیعصر و سربالایی که انگار ته نداره. دو طرف اینجا پر از درخت‌های بلندن. من دارم راه میرم. پای لنگم رو خر کش می‌کنم. پا که نه، یه تیکه پلاستیک، یادگار جهنم. شماها رهگذرای خیابونید. کنار من راه می‌ایید. گاهی به من تنه می‌زنید. تو چشمام نگاه می‌کنید و از کنارم رد می‌شید. کنارم راه می‌اید و یهو سر یه کوجه راهتون و کج می‌کنید و چه می‌دونم. می‌رید تو یکی از این مغازه‌ها. من بینتونم. صدای من رو می‌شنوید؟
روشین	الان، سال ۲۰۱۵ میلادی. تهران، سالن مولوی. اینجا دارن یه نمایش بازی می‌کنن. شماها تماشاگرشید. بدون اینکه هیچ پولی داده باشید. و بدون اینکه نسبت به هر اتفاقی که اینجا می‌افته هیچ احساسی داشته باشید. فقط اومدید یه بازی ببینید.
احمد	بدون اینکه بفهمیدش
روشین	کوچک ترین احساسی بهش داشته باشید
احمد	کوچک ترین احساسی
روشین	بدون اینکه بدونید ۲۱ سال چه قدره
احمد	۲۱ سال و ۹ ماه و دوازده روز با امروز
روشین	ولی برای ما که داشتیم تجربه‌اش می‌کردیم، زندگی‌ش می‌کردیم
احمد	توش نفس می‌کشیدیم، توش می‌دوبیدیم
روشین	برای ما که درد می‌کشیدیم

احمد                      حتی برای ما نه! برای من  
 روشن                    برای تو  
 احمد                      حتی خیلی بد تر از تو  
 روشن                    حتی خیلی بد تر از من  
 احمد                      چون برای تو تموم شد  
 روشن                    اما برای تو تموم نمیشه  
 احمد                      آخه یه درد تا کجا ادامه داره روشن

ساموئل                  نمی فهمم چرا باید رز سیاه بزاری تو اتاقت  
 احمد                      قشنگ نیست؟  
 ساموئل                  معلومه که قشنگ نیست  
 احمد                      شما میونه‌ای با چیزهای متفاوت ندارید، وگرنه قشنگه. گل گاو زبون؟  
 ساموئل                  خدای من، یعنی تو دفتر تو یه لیوان قهوه یا چایی پیدا نمیشه  
 احمد                      تو دفتر شما هم یه لیوان گل گاو زبون پیدا نمیشه  
 ساموئل                  من امروز اصلاً حوصله بحث کردن با تو رو ندارم  
 احمد                      حتی نمی‌شینید؟  
 ساموئل                  وظیفه من نیست پیام و پیگیر بشم، ولی وضعیت پروژت نمی‌خوای معلوم کنی.  
 احمد                      پروژه تقریباً آماده‌ست، من چند روز دیگه نتیجه می‌گیرم  
 ساموئل                  با این روند هیچ وقت نتیجه نمی‌گیری  
 احمد                      می‌گیرم پروفیسور

ساموئل	ببین خودت رو سرگرم چی‌ها می‌کنی؟ تو باید از همه‌چیز فاصل بگیر و بچسبی به کارت
احمد	من از همه فاصله دارم
ساموئل	چه فاصله نزدیکی
احمد	چیزی شده؟
ساموئل	چیزی نباید بشه
احمد	چیزی نمیشه
ساموئل	ده بار به ده زبون مختلف گفتم، رابطی‌ای که نباید رو نباید شروع کرد
احمد	ولی اون دیگه دیر شده پروفیسور
ساموئل	هیچ وقت دیر نیست
احمد	همیشه دیره، کار همیشه از کار گذشته
ساموئل	اما نه این بار
احمد	این‌ها مربوط به پروژست پروفیسور؟
ساموئل	تو این شرایط باید بین دکترا و ادامه یک راه غلط یکی رو انتخاب کنی!
احمد	معلومه که دکتری رو انتخاب نمی‌کنم
روشین	اما اون دکتری رو انتخاب کرد
احمد	تو دکتری رو انتخاب کردی
ساموئل	تو نیستی اون‌ی که انتخاب می‌کنه
احمد	ولی زندگی منه ...
ساموئل	می‌دونی که پدر روشین از دوست‌های قدیمی منه
احمد	بله، در جریانم
روشین	ولی اون در جریان همه چیز نبود
احمد	من هیچ وقت در جریان همه چیز نبودم

ساموئل      تو در جریان همه چیز نیستی احمد

الان چند ساله این جایی؟

احمد      از وقتی که دانشجوی شما شدم

ساموئل      افکارت فرقی هم کرده؟

احمد      باید فرق می کرد؟

ساموئل      ایرلندی ها هم همین طورن. مهم نیست چند وقته که انگلیس زندگی کردن، یا تحصیلاتشون چیه، اون ها ایرلندی فکر می کنن. تو یک سال و هفت ماهه پیش باید از پروژت دفاع می کردی، و اگه تا پنج ما دیگه این اتفاق نیوفته که معلومه نمی تونه بیوفته، از دانشگاه اخراج می شی.

احمد      این اتفاق نمیوفته

ساموئل      تو مرد روزهای سختی، از جنگ که بد تر نیست. من جای تو بودم خودم رو تو دانشگاه حبس می کردم، به موقع و با افتخار از پروژم دفاع می کردم، بعد از ساموئل می خواستم که من رو تو دانشگاه به عنوان استاد استخدام کنه، و بعد باز از ساموئل خواهش می کردم که با پدر روشین حرف بزنه. و ساموئل داره به تو قول می ده که قبول کنه.

تا اون زمان هم لازم نیست این ارتباط، به این شکل زنده ادامه پیدا کنه ...

روشین      بهت گفتم پس کل شاگردات رو باید برای این ۵ ماه کنسل کنی

احمد      گفتم می کنم

روشین      و کنسل کردی

احمد      کنسل کردم

روشین      باید در و رو خودت ببندی، تنها باشی

احمد      من همیشه تنهام

روشین      باید بیشتر کار کنی



احمد	فقط و فقط کار می‌کنم
روشین	خوبه
احمد	خیلی خوبه
روشین	انقدر کار کردن سخته
احمد	خیلی سخته
روشین	و سخت ترین حرفی که باید می‌زدم
احمد	و زدی
روشین	حتی لازمه کمی هم منو کمرنگ کنی
احمد	نمی‌تونم روشین
روشین	نمی‌تونم احمد
احمد	و نتونستیم
روشین	نتونستیم، تا ۳ ماه سبز و گرم ۱۹۹۴
احمد	تو داری به من دروغ می‌گی
روشین	نه دارم راست می‌گم. واقعاً دوست ندارم
احمد	چرا تا حالا به من نگفته بودی.
روشین	چون مطمئن نبودم
احمد	تو چشم‌های من نگاه کن و دوباره بگو من رو دوست نداری
روشین	اذیتم نکن احمد
احمد	و روشین شروع کرد به گریه کردن

روشین	من گریه می‌کردم
احمد	و من نمی‌فهمدیم که چی شده. چی شده؟ چرا حرف نمی‌زنی آخه.
روشین	و من حرف نمی‌زدم. زدم بیرون، و خواستم انقدر بدوم که آب بدنم تموم بشه. که دیگه اشکی نداشته باشم. ولی برای تمام روزهای باقی مونده زندگیم اشک داشتم.
احمد	تو می‌دویدی، توی تمام پارک‌ها و خیابون‌های شفیلد، ولی صدای گریه‌هات میومد
روشین	تو میشنیدی؟
احمد	من میشنیدم
ساموئل	من میشنیدم
روشین	کتاب رو خودش به من داده بود. من فارسی بلد نبودم، من هنوزم فارسی بلد نیستم. از روش نگاه می‌کرد و همزمان برام ترجمه می‌کرد. «عشق در اوج اخلاص به ایثار می‌رسه، و ایثار در اوج به قضاوت.»
احمد	تو داری با من قضاوت می‌کنی
روشین	من راست می‌گم
احمد	تو حتی نمی‌تونی تو چشم‌هام نگاه کنی و بگی
روشین	تو چشمت می‌گم
احمد	بگو
روشین	احمد، اذیتم نکن
احمد	گریه کردی
روشین	گریه کردم، نمی‌تونستم گریه نکنم
احمد	روشین با من حرف بزن
روشین	من نمی‌خوام حرف بزنم
احمد	و رفتی
روشین	رفتم که تمام شفیلد رو بدوم، اما آب بدنم تموم نمی‌شد
احمد	و باز وقتی دیدمت، گریه کردی

روشین	و بالاخره بهت گفتم
احمد	همه چیز رو
روشین	من مریضم احمد
احمد	خب خوب میشی
روشین	آره خوب میشم
احمد	حتما خوب میشی
ساموئل	تو خوب میشی روشین
روشین	دکتر بهم گفته، باید شیمی درمانی کنم
احمد	از کی؟
روشین	از هرچی زودتر
احمد	از امروز؟
روشین	از امروز
احمد	ما باش مبارزه می کنیم
روشن	من باش مبارزه می کنم
احمد	تو باش مبارزه می کنی
روشین	و من امروز از انگلیسی می رم
احمد	نمیری
روشین	میرم پیش خانوادم ایرلند
احمد	من باهات میام
روشین	تو هیچ جا نمیای
احمد	روشین، بس کن
روشین	تو سه ماه دیگه باید از پروژت دفاع کنی

احمد	گور بابای دکتری
روشین	گور بابای چی؟
احمد	گور بابای دکتری
روشین	یه عمر زندگیته
احمد	گور بابای اون زندگی
روشین	من نمی‌خوام من رو اون جوری ببینی
احمد	چه جوری؟
روشین	هر جوری
احمد	تو چرا به خودت حق می‌دی از طرف همه تصمیم بگیری

روشین  
ولی من تصمیم‌ام رو گرفته بودم، و پای حرفم موندم. رفتم پیش خانوادم ایرلند. بدون اینکه هیچ نشونی بهش بدم. هیچ نشونی. و مدام براش نامه نوشتم. و اون مدام کار کرد که پروژش تموم بشه. من بهش ایمان داشتم، اون بالاخره از پروژه‌اش جواب می‌گرفت. و بالاخره جواب گرفت.

ساموئل	فکر نمی‌کردم تو جمع امشب بینمت
روشین	واقعا فکر نمی‌کردی؟
ساموئل	فکر می‌کردم
روشین	پس سورپرایز نشدید استاد
ساموئل	شب خوبی

روشین	شب خوبی نیست چون تو اینجایی
ساموئل	شب خوبی نیست چون تو اینجایی
روشین	واسه همین انقدر مشروب می خوری، که خوب تر بفهمی؟
ساموئل	گفتم، اینجا بهونه ای هست که ببینمت
روشین	و بیشتر از این منتظر نمونی که من پیام و ازت تشکر کنم
ساموئل	من این کارو برای تشکر نکردم!
روشین	وای! قهرمان عزیزم، تو یک تنه جلوی همه هیئت عالی دانشگاه وایسادی و جلوی حکم اخراج مارو گرفتی. و الان هم منتظر تشکر نیستی ....
ساموئل	فکر کنم اگه الان حکم اخراجت دستت بود و مجبور بودی تو ایرلند گاو بچرونی، برات بهتر بود
روشین	واقعا برام بهتر بود
ساموئل	هنوز پشت گوش هات خیسه روشین
روشین	خیس شرم آدم هایی که دارین می کشین
ساموئل	من می کشم؟
روشین	حکم اخراج معترض هاش رو که امضا می کنی
ساموئل	نمی دونستم تو یکی از اون دانشجوهای
روشین	چه مهمه ساموئل. مهم اینه اخراج این دانشجوها عقیده تو بود
ساموئل	شماها حق نداشتین بدون مجوز توی دانشگاه من تحصن کنید
روشین	ولی انگلیسی ها حق داشتن بدون مجوز صدها آدم عادی رو تو ایرلند بکشند؟
ساموئل	من نمی خوام بحث سیاسی بکنم
روشین	چون تو یه انگلیسی ای ...
ساموئل	می تونیم راجع به چیزهای بهتری حرف بزنیم،
روشین	فکر نکنم تا مدت های حرفی بهتر از این باشه

احمد	این مرد کیه که ...
روشین	دانشجوی تو نیست؟
ساموئل	نگفتم نمی شناسمش. منظورم رابطه بین شماست
روشین	فکر نمی کنی به من ربط داره این موضوع
ساموئل	شما حتی زبون همدیگرم درست نمی فهمید
روشین	از زبون انگلیسی ها بهتر می فهممش
ساموئل	ولی من الان دارم با تو ایرلندی حرف می زنم روشین
روشین	برای ایرلندی حرف زدن، دیر شده ساموئل
احمد	ولی من می تونم ایرلندی حرف بزنم، بدون اینکه ایرلندی بلد باشم و تو روشین می تونی فارسی حرف بزنی بدونی اینکه یک کلمه فارسی بدونی
روشین	برات شعر فارسی می خونم. بدون اینکه یه کلمه فارسی بدونم
احمد	فکر نمی کردم انقدر خوب حفظ بشی
روشین	تو را در دلبری دستی تمامست مرا در بی دلی درد و سقامست بجز با روی خوبت عشقبازی حرامست و حرامست و حرامست همه فانی و خوان وحدت تو مدامست و مدامست و مدامست چو چشم خود بمالم خود جز تو کدامست و کدامست و کدامست به هر دم از زبان عشق بر ما سلامست و سلامست و سلامست

همه چیز رو همیشه درست کرد	ساموئل
همه چیز تموم شده	روشین
همه چیز رو از اول می‌سازیمش، فقط کافیه تو ...	ساموئل
تو خراب کردی همه چیزو	روشین
چرا فکر می‌کنی تو هیچ وقت تو هیچ چیز مقصر نیستی؟	ساموئل
حس می‌کردم چیزی بین اون و روشین هست	احمد
بوده	روشین
و هنوزم هست	احمد
دیگه نه، تو رفتی با دختری ازدواج کردی که بتونی باش به ریاست دانشگاه برسی	روشین
و رسید	احمد
ریاست دانشگاه حق من بود	ساموئل
تو به حقت رسیدی	روشین
و حالا که خیالش راحت شده، برگشته پیش عشقش، آدم تعفن آوریه ...	احمد
من هیچ وقت تو رو تنها نگذاشته بودم، تو شروع کرده بودی به فاصله گرفتن. یه اشتباه بود. یه سوء تفاهم. من هیچ وقت تو رو تنها نگذاشتم که الان برگردم	ساموئل
اون برگشته؟	احمد
اون برنگشته، هیچی بین ما نیست	روشین
ما می‌تونیم ...	ساموئل
ما نه من. یه من تنها. و تو بودی که من رو تنها گذاشتی	روشین
ولی من پیشتم روشین	احمد
احمد تو پیش منی	روشین
اون گفته بود نه! جوابش نه بود!	ساموئل

روشین جواب من هیچ وقت نه نبود  
 احمد تو هنوز دوشش داری روشین؟  
 روشین ساموئل! من احمد رو دوستش دارم  
 ساموئل این هارو برای دیوونه کردن من می گی  
 احمد ولی الان منم که دیوونم. و به جرم دیوونگی از دانشگاه محترمانه اخراجم کردن. چون کل کلاس رو می شینم پشت میزم و بچه ها رو نگاه می کنم و گاهی ۳ بار از پشت عینک پلک می زنم

روشین من حق الزحمه شما رو هر جلسه باید پرداخت کنم؟

احمد ممنون میشم اگه این طور باشه

روشین این طوره

احمد پس شروع کنیم

روشین میشه ساموئل نفهمه؟

احمد من لیست دانشجو هامو برای پروفیسور ارسال نمی کنم

روشین حتی اتفاقی

احمد هیچ اتفاقی اتفاقی نیست

روشین ولی میشه گفت اتفاقی بوده

احمد اون هارو میشه باور نکرد

روشین ولی من بهونه ها رو باور می کنم

احمد شروع کنیم

روشین و شروع کرد به درس دادن

احمد پولی که دانشگاه به من میداد خیلی کم بود



- روشین و احمد مجبور بود که درس بده
- احمد اکثر شاگردام عرب‌هایی بودن که خیلی اهل درس خوندن نبودن
- روشین و من، که دنبال بهونه‌ای برای ماجرا جویی هام بودم
- احمد تو کلاسی که من TA بودم، منو دیده بود، و من دیده بودمش
- روشین و روزی که ما روبروی دانشگاه تحصن کرده بودیم. یک شنبه سیاه ایرلند. ۲ روز بعد از ۳۰ ژانویه ۱۹۹۲.
- احمد و من هم نشستیم اونجا
- روشین تنها کسی که ایرلندی نبود
- احمد چه فرقی می‌کنه. مگه من کجاییم؟
- روشین تو ایرانی‌ای ...
- احمد شاید همه‌ی شماها امروز آلمانی بودید. اگه روسیه نبود.
- روشین پس خداروشکر می‌کنم که آلمانی نیستم
- احمد اگه بودی این حرف رو نمی‌زدی
- روشین همه‌ی بچه‌ها تعجب کرده بودن از دیدنت
- احمد یکیشون گفت مگه تو ایرلندیه، گفتم آدم‌ها که ایرلندی به دنیا میان. ایرلندی می‌شن. گفت الان تو ایرلندی شدی؟ گفتم چه فرقی می‌کنه. این‌ها آدم کشتن. همه‌مون ناراحتیم.
- روشین تو ناراحت بودی؟
- احمد من ناراحت بودم.
- ساموئل من از اتفاق افتاده ناراحت بودم
- روشین تو تا حالا آدم کشتی؟
- احمد من چند سال آدم می‌کشتم.
- روشین و دانشگاه همه‌ی ما ایرلندی‌ها رو اخراج کرد. و تو رو.
- ساموئل من نمی‌دونستم اسم تو، تو اون لیسته

احمد	چه مهمه. مهم آدم‌هایی بودن که کشته شده بودن
روشین	ساموئل به خاطر من، حکم اخراج همه رو لغو کرد
احمد	چه مهمه. مهم آدم‌هایی بودن که کشته شده بودن
روشین	تو مثل هیچکس فکر نمی‌کنی
احمد	همه مثله هم فکر می‌کنن
روشین	احمد
احمد	بله
روشین	نمره کامل گرفتم
احمد	می‌دونستم . کار تو عالی بود
روشین	امشب با چند تا از بچه‌ها میریم بیرون که شام بخوریم، می‌تونم از تو هم دعوت کنم بیای؟
احمد	چرا؟
روشین	برای نمره‌ی عالیم
احمد	گفتم آهان، و شروع کردم به پاک کردن شیشه عینکم
روشین	انگار هیچ وقت به اون کثیفی نبود
احمد	هر چه قدر هم که تمیزش می‌کردم انگار بازهم تار بود
روشین	وقتی خجالت می‌کشی سرخ می‌شی؟
احمد	هوا گرمه
روشین	و تو کل بهار اون سال، اون روز سرد ترین روزش بود
احمد	برای گرفتن اولین شاگرد دختر، ۴ روز با خودم کلنجر رفتم
	و بعد از اولین جلسه با تو ۶ روز دیگه با خودم کلنجر رفتم که بهت بگم دیگه نیای
روشین	و بعد از بیرون رفتن اون روز، ۶ روز دیگه با خودت کلنجر رفتی

احمد ۸ روز  
 روشن همیشه زوج با خودت کلنجر می‌ری  
 احمد من ۳ تا شاگرد دختر دیگه هم گرفتم  
 و کلاسی که ساموئل تو رو به عنوان TA گذاشته بود، بیشتر از نصفش دختر بودن  
 من نباید شاگرد دختر قبول می‌کردم  
 نباید با تو بیرون میومدم  
 این‌ها بهترین اشتباه‌های زندگی من بودن  
 روشن اون شب و هر شب دیگه که اومدم پیشت، هر کاری کردم که بفهمی چه قدر بهت علاقه مند شدم  
 احمد مطمئن بودم که تفاوت فرهنگه، اینجا خانوم‌ها حتی با آقایون روبوسی هم می‌کنن.  
 روشن حتی بهت گفتم، دوست دارم  
 احمد کی؟  
 روشن اون شبی که گفتمی دیگه نیازی به کلاس اومدن ندارم.  
 احمد من چی گفتم؟  
 روشن با نوک انگشتت عینکتو فشار دادی عقب و ۳ بار پلک زدی  
 احمد تفاوت فرهنگی بود  
 روشن اما بالاخره فهمید  
 احمد عشق چه قدر خوشرنگه ...  
 روشن و برام یک دنیای کتاب فارسی خوند  
 احمد چرا دانشجوی مهندسی برق نباید ادبیات بخونه؟  
 روشن چون ادبیات زیادی عاشقانه است  
 احمد پس باید خوند  
 روشن و اون باز بیشتر برام می‌خوند، از همه جا، و من براش کمتر می‌خوندم، از اسکار وایلد

احمد

نخستین بار گفتش کز کجائی

بگفت از دار ملک آشنائی

بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند

بگفت اندوه خزند و جان فروشند

بگفتا جان فروشی در ادب نیست

بگفت از عشقبازان این عجب نیست

بگفت از دل شدی عاشق بدینسان؟

بگفت از دل تو می گوئی من از جان

بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک

بگفت آنکه که باشم خفته در خاک

بگفتا گر کند چشم تو را ریش

بگفت این چشم دیگر دارمش پیش

بگفتا

ساموئل

عشق شیرین بر تو چونست

احمد

بگفت از جان شیرینم فزونست

روشین

به هم می رسن احمد؟

احمد

خسرو نمی زاره

روشین

کاری از دست خسرو برنمیاد

ساموئل	من نمیزارم
احمد	تو حق همچین کاری رو نداری
ساموئل	حق دارم، چون روشین خواسته
احمد	چون تو نمی‌خوای
ساموئل	چون اون نمی‌خواد
احمد	اگه روشین خواسته بود پس چرا داره برام نامه می‌نویسه
ساموئل	چون داره به آدرس من مبفرسته، چون نمی‌خواد تو آدرسش رو داشته باشی
احمد	قهوه می‌خوری؟
ساموئل	قهوه؟
احمد	دیگه نمی‌دونم گل گاو زبون بخورم. زیادی آرومم می‌کنه
ساموئل	من فقط نامه‌ات رو اووردم
احمد	هر هفته نامه می‌فرستاد، به آدرس دانشگاه، برای ساموئل، نمی‌خواست آدرسش رو پیدا کنم
ساموئل	و من تمام نامه‌ها رو می‌خوندم
احمد	اون می‌دونست که تو می‌خونی
روشین	من می‌دونستم
ساموئل	و گریه می‌کردم
احمد	و گریه می‌کردم
ساموئل	و تنها توی اتاقم گریه می‌کردم. حتی سر میز شام. وقتی روبروی زنم نشسته بودم و شام می‌خوردیم. گریه می‌کردم. حتی تو دانشگاه سره کلاس درس بچه‌ها گریه کردم. وقتی پیاده از دانشگاه برمی‌گشتم تا خونه. تمام راه گریه می‌کردم.
روشین	اینجا، ایرلند، سال ۱۹۷۲، سه ماه سبز و گرم
	اینجا روی تختم خوابیدم، همون هفته اول به بابا گفتم ملافه سفید چیه، آدم رو یاد مرده میندازه، ملافه قرمز برام خرید. پامو دارم جمع می‌کنم زیر ملافه قرمز، و از این پنجره، بیرون رو نگاه می‌کنم و فکر

می‌کنم. و گاهی می‌نویسم. برای تو احمد. و هر بار به خودم می‌گم که نباید برات بنویسیم، نباید اذیتت کنم انقدر ...

ساموئل	و من نامه‌ها رو می‌خوندم و گریه می‌کردم
روشین	من می‌دونستم که تو می‌خونی
ساموئل	می‌فهمیدم. بعضی جاهاشا انگار برای من نوشته بود
روشین	بعضی جاهاشو برای تو نوشته بودم
ساموئل	نه باید می‌زاشتم می‌رفتی ایرلند. من اینجا تو انگلیس دوستایی دارم که بهترین پزشک‌های دنیان. اینجا شاید کارهایی میشد کرد. شاید نه باید عمل می‌کردی. شاید نباید شیمی درمانی می‌کردی. شاید یه راه دیگه ای بود که من باید پیدا می‌کردم.
احمد	اون خوب میشه
ساموئل	اگه خدای تو معجزه کنه
احمد	می‌ترسم خدای من قوانین خودش رو عوض نکنه
ساموئل	اون وقت میشه مثل خدای نداشته من
احمد	شاید
ساموئل	من نمی‌تونم دیگه اینجا بمونم.
احمد	من اینجا نمی‌تونم دیگه بمونم.
ساموئل	من میرم ایرلند
احمد	من میام ایرلند
ساموئل	تو هیچ جا نمی‌یای. من تنها میرم ایرلند.
احمد	تو جایی نمیری!
ساموئل	من الان ایرلندم، کنار تخت روشین، دستش رو گرفتم و به ملافه قرمز زل زدم و گریه نمی‌کنم.

احمد  
و من هیچ جا نرفتم، اینجا شفیلد شمال انگلیس پشت یه میز بزرگ و شلوغ نشستم، دارم روی پروژم کار می‌کنم. من جواب می‌گیرم.

روشین  
و من اینجا. توی اتاقم توی ایرلند، دارم می‌شمرم که چند روز دیگه مگه زنده می‌مونم.

ساموئل  
برات یه دسته گل بزرگ شمعدونی گرفتم. گل‌های شفیلد

روشین  
گل‌های همه جا

ساموئل  
گل‌های زیبای انگلیسی

روشین  
ساموئل

ساموئل  
این‌ها گل‌هایی‌ان که تو خودت همیشه برام می‌گرفتی

روشین  
من برات گل‌های انگلیسی می‌گرفتم که تو برام گل‌های ایرلندی بخری. این چیزی که نمی‌فهمیش.

ساموئل  
روشین، من این همه راه نیومدم اینجا با تو حرف‌های سیاسی بزنم

روشین  
ولی کارهای سیاسی می‌کنی. گل‌های انگلیسی می‌خری می‌ای اینجا و با من انگلیسی حرف می‌زنی.

ساموئل  
ولی مثل قدیم به ایرلندی برات شعرهای ایرلندی می‌خونم

همه لرزش دست و دلم

از آن بود که عشق پناهی گردد

پروازی نه گریز گاهی گردد

و خنکای مرحمی بر شعله زخمی

نه شور شعله بر سرمای درون

غبار تیره تسکینی بر حضورِ وهن

و دنجِ رهائی بر گریز حضور

سیاهی بر آرامش آبی

روشین  
من چشم‌هامو می‌بندم وقتی که برام شعر می‌خونی

ساموئل  
من چشم‌هامو بازتر می‌کنم

چشم‌هامو می‌بندم و انگار یادم می‌ره چند سال گذشته	روشین
چشم هام رو باز تر می‌کنم که همیشه یادم بمونه	ساموئل
تو خوش بخت شدی ساموئل؟	روشین
من دیگه هیچ وقت خوشبخت نمیشم	ساموئل
یه درد چرا باید انقدر طولانی بشه	روشین
چون تو نمی‌دونی ببخشی	ساموئل
دیگه دیر شده	روشین
ولی من اینجام	ساموئل
تو که هستی من حالم بهتره	روشین
هیچ وقت دیر نیست روشین	ساموئل
دل من پیشه احمده	روشین
دل تو اینجاست	ساموئل
روشین چیزی بین شماست؟	احمد
دیگه هیچی بین ما نیست ساموئل	روشین
پس چرا احمد اینجا نیست؟ چرا نمیزاری بیینتت.	ساموئل
تو حق نداری راجع من با اون حرف بزنی	احمد
راجع به اون نمی‌خواد با من حرف بزنی	روشین
تو داری قضاوت میکنی	ساموئل
این اوج عشقه	روشین
اون به دیدنت نیاز داره، همون طور که من به دیدنت نیاز دارم	ساموئل
دیدن من تموم میشه، اون باید به زندگیش ادامه بده، اون مدرک کوفتی براش بیش از هر چیز دیگه اهمیت داره.	روشین



ساموئل	تو حق نداری جای بقیه تصمیم بگیری،
روشین	تو جای من تصمیم گرفتی. من جای اون.
ساموئل	من پشیمونم
روشین	قبول کنیم که خیلی دیر شده ساموئل
ساموئل	کاش می شد زمان رو برگردوند به عقب، کاش می شد، کاش نمیزاشتم بر گردی ایرلند. کاش نباید شیمی درمانی می کردی. کاش می شد یه راه دیگه رفت
روشین	چه فایده داره حرفهایی که با خودت می زنی
ساموئل	یه ساعت می سازم. یه ساعت خیلی بزرگ که عقربه هاش رو به عقب میرن. می شینیم روبروش و ساعتها نگاهی می کنم. شاید همه چیز به عقب رفت یه روزی
روشین	نمیشه خدا بود
ساموئل	کاش میشد خدا بود
احمد	الو پروفیسور، من جواب گرفتم
ساموئل	خُب
احمد	پروژم آماده است
ساموئل	خُب
احمد	برگرد شفیلد
ساموئل	من مرخصیم احمد
احمد	دفاع من رو باید بندازی جلو تر
ساموئل	آموزش دانشگاه قبول نمیکنه
احمد	آموزش خر کیه. تو رئیس اون دانشگاهی

ساموئل	من قوانین خودم رو عوض نمی‌کنم
احمد	توی لعنتی قوانینت رو عوض می‌کنی و همین الان بر میگردی به این انگلیس لعنتی
ساموئل	احمد،
احمد	تو یه کثافتی ساموئل
ساموئل	قطع می‌کنم، احمد
احمد	دارم با تو حرف می‌زنم
ساموئل	...
احمد	اسمت به فارسی میشه شیرین
روشین	واقعاً؟
احمد	می‌توننی بگی شیرین
روشین	شی، رین. چه قدر جالب!
احمد	نه اصلاً
روشین	و من خندیدم
احمد	و من که همش می‌خندیدم، کنار تو که تو راه می‌رفتم. به همه چیز می‌خندیدم
روشین	مثل من
احمد	من تا حالا تو زندگی‌م نه خندیده بودم و نه دیده بودم و نه حتی نفس کشیده بودم ... همیشه داشتم می‌خوندم
روشین	میشه منو بخونی؟
احمد	زلف را حلقه مکن تا نکنی دربندم
	طره را تاب مده تا ندهی بر بادم

شمع هر جمع مشو و نه بسوزی ما را

یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم

شهره شهر مشو تا ننهیم سر در کوه

شور شیرین منما تا نکنی فرهادم

روشین من نفهمیدم

احمد هیچی؟

روشین فقط شیرین رو

احمد روشین

روشین نمی‌خوای ترجمش کنی

احمد شعر رو همیشه ترجمه کرد

روشین پس چرا می‌خوانی

احمد برای خودم خوندم

روشین من رو برای خودت می‌خونی؟

احمد تو رو برای خودت می‌خونم

روشین همین جوری حفظش می‌کنم

احمد بیا تند تر راه بریم

روشین با این پات

احمد من می‌تونم پرواز کنم

روشین و تو پرواز کردی

احمد مثل تو

روشین مثل تمام روزهای دیگه، توی شفیلد

احمد نه مثل راهی که الان دارم میرم، سربالایی ولیعصر و خر کش کردن پای داغونم ...

روشین	فقط مثل خود اون روزا. درست مثل خود اون روزا
احمد	روشین، تو زیبایی این جا رو نمی فهمی
روشین	چرا نمی فهمم. رود به این قشنگی، این سنگ فرش، این نور
احمد	اینجا همیشه همه چیز سبزه، ولی اونجایی که من ازش اومدم، باید تمام عمرت رو بکنی، و بچاهات تمام عمرش رو بکاره که دو متر جا سبز بشه
روشین	ایران که کشور قشنگیه
احمد	شاید. از بالا تا پایین ایران یه عمر راهه. هم بهشت داره، هم جهنم
روشین	تو توی جهنم بودی؟
احمد	من توی جهنم بودم. سربازه وظیفه. جزیره مینو، ابوالخصیب.
	الان، سال ۱۳۶۶، می تونی تصور کنی؟
روشین	می تونم تصور کنم
احمد	می تونید تصور کنید؟
روشین	اون ها هیچ چیز رو نمی تونن تصور کنن
احمد	شماها هیچ چیز رو نمی تونید تصور کنید. یعنی درک کنید. یعنی بدونید من چی دارم می گم بتون. تمام جزیره جنازه است، تمام دورم. همه ی اینجا. لای مرداب، زیر تمام درخت های نخل. و من الان، یعنی چند ساعت بعدش، منم یکی از جنازه هام
روشین	ولی تو زنده موندی
احمد	تو بیمارستان که چشم هامو باز کردم فکر کردم مردم. تمام بدنم ترکش بود. پای چپم نبود. و چشم راستم که هنوزم یه حاله بیشتر نمی بینه
روشین	ولی تو زنده موندی
احمد	یه خودی منو زد. باور می کنی؟
روشین	باور می کنم. همیشه آدمه ها رو خودی می زنه
احمد	همه اونجا خودی بودن

روشین احمد خودی شدن

احمد خودی تر از خود ما. امروز. سال ۱۳۹۴. یه شاگرد عراقی داشتم تو دانشگاه، گفتم شغل پدرت چیه؟ گفت پدرم مرده. گفت تو جنگ. گفتم کودوم جنگ. خندید، گفتم اون جنگی روبروی هم بودیم، یا این جنگی که همه با همیم. خندید، گفتم شاید من کشتمش. گفت شایدم پای تو یادگار اون باشه

روشین گفتید؟

احمد لازم نبود بگیم، حرفها خودشون گفته می‌شن. ما همه‌ی کلاس فقط سکوت می‌کریدم

روشین و انقدر روزهای مختلف سکوت کردی که فرستادنت مرخصی اجباری. ولی احمد داری سخت می‌گیری. باید فراموش کنی.

احمد اون برام یه نامه نوشته بود

ساموئل من چند هفته پیش برات یه نامه نوشتم

روشین تو نباید برات نامه می‌نوشتی

احمد گفته بود اومده بود یه سر پیشت.

روشین ولی من پیش توام احمد.

ساموئل من خیلی پیر شدم احمد. خیلی وقته که حالم خوش نیست. کاش روشین نرفته بود ایرلند. کاش عمل نکرده بود. کاش یه راه دیگه پیدا کرده بودم. ولی تو باید فراموش کنی. نوشتم برات که تو رو خدا فراموش کن. تو هر چه قدر هم پیر بشی همیشه از من جوون تر. فراموش کن.

احمد من فراموش کردم. حتی بخشیدم. دیروز. یعنی دیروز سال ۱۳۷۲، یه شاگرد عرب داشتم. مثل همیشه. گفتم های. گفت سلام علیک. گفتم سلام علیکم. و فکر کردم چه قدر آشناست

روشین آشنا بود؟

احمد عراقی بود. عراقی‌ها آشنا.

روشین چی بهش گفتی؟

احمد گفتم چند ماه پیش. حالا گیرم که نه. چند سال پیش - که نه خیلی سال پیش - همین ۳-۴ سال پیش. باید هم رو می‌کشتیم

روشین همه دارن همه رو می‌کشن

ساموئل	من هیچ وقت راضی نبودم آدم بکشن
احمد	من نمی‌خواستم بکشم، یه سرباز وظیفه بودم که ۲ سال بیشتر از وظیفم موندم
روشین	ولی می‌کشتی
احمد	نمی‌زاشتم که بکشن
روشین	ولی کشتن
احمد	من تا جایی که تونستم وایستادم
روشین	چی گفت؟
احمد	خندید
روشین	تو هم بخند، سخت نگیر احمد
احمد	تو که نیستی نمی‌تونم بخندم. و شمایی که می‌تونید بخندید، نخندیدن های من رو نمی‌تونید تصور کنید. نخندیدن‌های الان، یعنی سال ۱۳۹۴
روشین	شما حتی نمی‌تونید یک لحظه درست بهش فکر کنید
احمد	میشه یکم تلاش کنید؟
روشین	چرا تلاش کنن؟
احمد	شاید یکم فهمیدن. شاید فکر کردید این نامه‌ها رو یک داره به شما ها میفرسته
روشین	تو هزار بار نامه هارو می‌خوندی
احمد	و هر بار دست خط تو نا آروم تر می‌شد
روشین	نمی‌تونستم خوب بنویسیم
احمد	درد داشتی
روشین	می‌دونی متاستاز چی؟
احمد	یعنی جهش سرطان. از یک نوع به یک نوع دیکه. و سرطان روشین شده بود سرطان استخوان
روشین	درد می‌دونید چیه؟

احمد	دردی که با هیچ درد دیگه‌ای که اسمش رو شنیدی قابل مقایسه نیست
روشین	حتی درد سنگ کلیه
احمد	درد زایمان
روشین	چرا این حرف‌ها رو به این‌ها می‌زنی
احمد	شاید فهمیدن
روشین	نمی‌فهمن
احمد	هرروز / روزی دوبار / روزی سه بار / روزی چهار بار / روزی پنج بار مورفین
روشین	ولی بعدش دوباره نامه‌هام خوش خط شد
احمد	عینکم رو با نک انگشتم، فشار دادم بالا، ۳ بار پلک زدم
روشین	تو منتظر معجزه بودی؟
احمد	همیشه معجزه‌ها تو نا امیدی‌ها میان
روشین	واسه همین اولش نفهمیدی که خط من نیست
احمد	خط باباش بود
روشین	بابام می‌نوشت
احمد	نه به ایرلندی
روشین	به انگلیسی که تو بفهمی
احمد	همون خط اول نوشته بود. I'm her father, her mother, her nurse, her friend, و بعدش هم حتما گریه کرده بود
روشین	گریه کرده بود
احمد	و من گریه کردم
ساموئل	و من تمام شب سره میزه شام جلوی چشم‌های زخم گریه کردم.
روشین	ولی شما گریه نمی‌کنید. چون نمی‌فهمید

احمد	چون اونجا نبودید
روشین	چون شماها معشوقه ندارید
احمد	چون سرطان نمی گیرید
روشین	چون متاستاز نمی کنید
احمد	چون نمی میرید
روشین	ولی احمد معشوقه داشت. معشوقش سرطان داشت و همین شد که گریه کرد.
احمد	من گریه کردم.

ساموئل	بهدت تبریک می گم احمد
روشین	احمد دفاع کرد
احمد	من همیشه باید دفاع کنم
ساموئل	دفاع جانانه ای بود
احمد	من امشب میرم ایرلند
ساموئل	تو نمیری
احمد	من میرم
ساموئل	تو نمی ری چون دیگه فایده ای نداره
احمد	من باید برم ایرلند، توی لعنتی دیگه نمی تونی جلو من رو بگیری
ساموئل	تو نمیری
روشین	من مردم احمد، لازم نیست بیای
ساموئل	اون مرده احمد، لازم نیست بری



احمد	و هرروز. هرروز الان یعنی سال ۱۳۹۴ یکی میاد به من می‌گه احمد لازم نیست ولیعصر رو بری بالا. تو تجریش خونه‌ای نیست.
ساموئل	تو می‌مونی، مراسم فارغ التحصیلیت ۲ روزه دیگست، بعد میری تهران، یکم استراحت می‌کنی و بر می‌گردی همین جا
احمد	من امشب میرم تهران
روشین	تهران چه اتفاقی قرار بیوفته؟ من که اونجا منتظرت نیستم
احمد	تو اینجا هم نیستی
روشین	احمد
احمد	تو خیانت کردی
روشین	من قصاوت کردم
احمد	تو حق نداشتی جای من تصمیم بگیری
روشین	تو نمی‌تونستی تصمیم درست رو بگیری
احمد	تصمیم درستی وجود نداره
روشین	الان. یعنی الان سال ۱۳۹۴. تو استاد دانشگاهِ تهرانی. تو ازدواج کردی. بچه‌ها دوست دارن. و تو خوشبختی
احمد	من تنهام روشین
روشین	تو تنهایی
احمد	من می‌تونستم سه ما خوشحال باشم
روشین	سه ماه بود. فقط سه ماه. این تمام عمره توئه
احمد	اون سه ماه بود. سه ماااااااااااا. و این فقط بقیه عمرمه
روشین	تو حالت اصلا خوب نیست احمد
ساموئل	من نباید برات یه نامه می‌نوشتم
احمد	من ۲۱ ساله که حالم خوب نیست. ۲۱ سال و ۹ ماه و ۱۲ روز با امروز.

روشین  
گفتن بهت باید بری سفر احمد، سفر برات خوبه  
احمد  
من باید برم سفر  
روشین  
تو میری سفر

بازیگران در آرایشی شبیه به صحنه اول قرار دارند، با این تفاوت که روشین در جایگاه احمد نشسته است.

احمد  
من میرم سفر  
من میام ایرلند روشین  
همین امشب  
امشب ۱۳۷۳  
هیچ پروژه‌ای رو تموم نمی‌کنم  
هیچ دکتری‌ای نمی‌گیرم. هیچ استاد دانشگاهی نمیشم.  
امشب میام ایرلند روشین  
و تو خوب میشی روشین  
خوب میشی

احمد کنار روشین می‌نشیند و شبیه به صحنه اول هر دو نفر، پاهایشان که در هوا معلق است را تکان می‌دهند.